

شکست مالی سنگینش باعث شد شغلش را از دست بدهد، اعتبارش را از دست بدهد و یک و نیم میلیون دلارش را کامل ببازد و ۴۰۰ هزار دلار هم بدهی داشته باشد. اما ناامید نشد. مجدداً شروع کرد و یک دهه را صرف ساختن مجدد هرآنچه داشت کرد و توانست در یک دهه، بیش از آنچه را که در ۳ دهه توانسته بود بدست آورد را مجدداً بسازد! شما بعد از خواندن این مقاله، با تجربیات با ارزش مردی آشنا میشوید که از صفر شروع کرده و به اوج رسیده...

جیم پاول (Jim Paul) نام مردی است که در دنیای سرمایه گذاری شهرت فراوانی دارد. پسر جوانی که از کارگری در رستوران های مرغ سوخارکی کنتاکی، تبدیل به بزرگترین سرمایه گذار اتاق بازرگانی شهر شیکاگو شد... اما در سال ۱۹۸۳ اتفاقاتی رخ داد و هرآنچه تا به آن روز از صفر ساخته بود، تبدیل به صفر شد.

پاول بعدها به کمک انتشارات مورگان استنلی (فراچارت & Morgan Stanley Dean Writer Co) کتابی با عنوان "چه چیزی با، از دست دادن یک میلیون دلار آموختم" نوشت و در آن به شرح اشتباهات و تجربیاتی کرد که خود بعد از چهار دهه تلاش بی وقفه توانسته بود بدست آورد. بدون شک این کتاب، یکی از با ارزش ترین منابع برای کارآفرینان و متخصصان جوان برای شروع کسب و کار و یا سرمایه گذاری شان است. این کتاب به تفصیل به تمام وقایع ای که در بهبهه اوج کسب و کار، شکست ها، شروع و ... یک کارآفرین یا سرمایه گذار جوان به آن نیاز دارد می پردازد.

این کتاب میتواند یک میانبر برای تمام کسانی باشد که میخواهند کسب و کاری راه اندازی کنند و یا وارد دنیای سرمایه گذاری شوند. زیرا تجربیات دیگران، میتواند راه آزمون خطا را کوتاه تر کند و مسیر موفقیت را هموارتر کند. در زیر سه درس اصلی را از این کتاب برای شما بازگو میکنیم سه درسی که، به قول نویسنده کتاب، از با ارزش ترین دروسی هستند که آرزو میکردید تمام ثروتش را دانسته میداده تا این درس را کسی قبلاً به او یاد میداده و درباره آن با او سخن میگفته.

شکستان را پنهان نکنید!

زمانی که پولتان را از دست میدهید، شکست میخورید، معمولاً بر حسب عادت، دوست دارید آنرا بین خودتان نگه دارید، به اصطلاح درونی اش کنید و هیچکس را از آن خبردار نکنید. این یکی از خطرناک ترین اقداماتی است که کارآفرینان و سرمایه گذاران جوان انجام میدهند. آنها ارزش خالص

دارایی شان را با ارزش خالص خودشان برابر میدانند؛ این اشتباه است. شما اگر شکستی متقبل شدید، پولتان را از دست دادید و یا رابطه ناموفقی با کسی داشتید، شما در واقع شخصی هستید که شکست خورده، نباید تصور کنید یک “فرد شکست خورده” هستید.

پاول در کتابش می نویسد: “زمانی این درس را آموختم که با توجه به اشتباهی که در سرمایه گذاری بر روی نفت کرده بودم با شکست مواجه شده بودم و روز به روز در حال ضرر کردن بودم، اما نمیخواستم آنرا قبول کنم زیرا میترسیدم خودم را یک فرد شکست خورده ببینم... اما اشتباه میکردم. اگر واقع بین بودم و قبول میکردم در آن تصمیم گیری شکست خوردم، هم ارزش دارایی ام را حفظ میکردم و هم عزت نفسم را”...

تفاوتهای اساسی وجود داره بین ریسک و قمار

اگر میخواهید یک سرمایه گذار یا کارآفرین باهوش باشید، باید ریسک های زیادی انجام دهید و این ریسک های زیاد، قرار نیست همه شان تبدیل به موفقیت شوند. حتی ریسک های زیاد بر روی تصمیم گیری نیز، قمار نیستند. در واقع قمارباز کسی است که غرورش با پولش ازدواج کرده...

پاول در کتابش می نویسد: “آنها دوست دارند همیشه درست باشند. قضیه مربوط به پول نمیشود. در قماربازها، قضیه مربوط به یک بیماری است... پول برای آنها تنها یک بلیط ورود به یک شرایطی است که آدرنالینشان افزایش بیابد و هیجان را تجربه کنند”...

در تصمیم گیری احساس خود را کنار بگذارید

تصمیم گیری احساسی خطرناک است و زمانی خطرناک تر میشود که توسط یک گروه تصمیم گیری میشود! البته که شما انسان هستید، احساسات دارید. طبیعی است که واکنش های احساسی به شرایط داشته باشید! چه منفی و چه مثبت! اما به عنوان یک فرد بالغ، در کسب و کار و زندگی تان باید یکبار برای همیشه یاد بگیرید، هنگام تصمیم گیری های، احساساتان را کنار بگذارید و با واقعیات و عینیات تصمیم تان را بگیرید.

در مورد پاول، در سال ۱۹۸۰، شریک تجاری اش مدعی میشود که شرکتی پیدا کرده که پتانسیل این را دارد که ارزش هر سهمش تا ۶۰ دلار هم برسد. پاول و شریک تجاری اش، ده ها هزار سهم خریدند، از طرفی به تمام مشتریانانشان توصیه کردند که سهام این شرکت را بخرند. اما بعد از ۳ هفته، مقدار سهام به ۳۸ دلار رسید.

پاول نمیتوانست در این نقطه سهامش را بفروشد و از بازار خارج شود. زیرا نه تنها هیچ سودی نصیبشان نمیشد، بلکه ضرر هم میکردند. بنابراین پاول و شریک تجاری اش، تصمیمی احساسی گرفتند و به تمام مشتریانشان نیز توصیه کردند در بازار بمانند تا ارزش سهم افزایش پیدا کند.

اما ارزش سهام افزایش پیدا نکرد و به سهمی ۷/۵ دلار رسید، و بعد از ۳ روز، ارزش هر سهم به ۶ دلار نزول کرد. بنابراین تصمیمی جدید گرفتند تصمیمی که مجدد احساسی بود و تمام سهم شان را فروختند و با ضرر از بازار خارج شدند و بزرگترین شکست مالی شان را متقبل شدند. آری یک میلیون دلار از دست رفت، ۴۰۰ هزار دلار نیز بدهی به بار آمد...

اما بعدها پاول، این شکست را یک درس و یک سنگ بنا برای موفقیت های بزرگتر بعدی اش دانست و از آن به عنوان موفقیتی با طعم شکست یاد میکند.